

صمدیت باری تعالی

معانی صمد

پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، در تفسیر «صمد» معانی متعددی فرموده‌اند؛ از جمله: صمد کسی است که او را خواب نمی‌رباید؛ کسی که همیشه بوده و هست؛ کسی که از تغییر، دگرگونی و فساد مبرا است؛ کسی که شریک ندارد و از نگهداری اشیا خسته نمی‌شود؛ کسی که هیچ چیز از او پنهان نیست؛ کسی که با امر «کن» اشیا را می‌آفریند؛ کسی که اشیا را گوناگون را می‌آفریند؛ همان یکتایی که ضد، شکل و مانند ندارد؛ کسی که نه زاییده شده و نه می‌زاید؛ کسی که پر است و جای خالی و پوکی ندارد، به این معنی که همه‌ی اوصاف کمال را داراست.

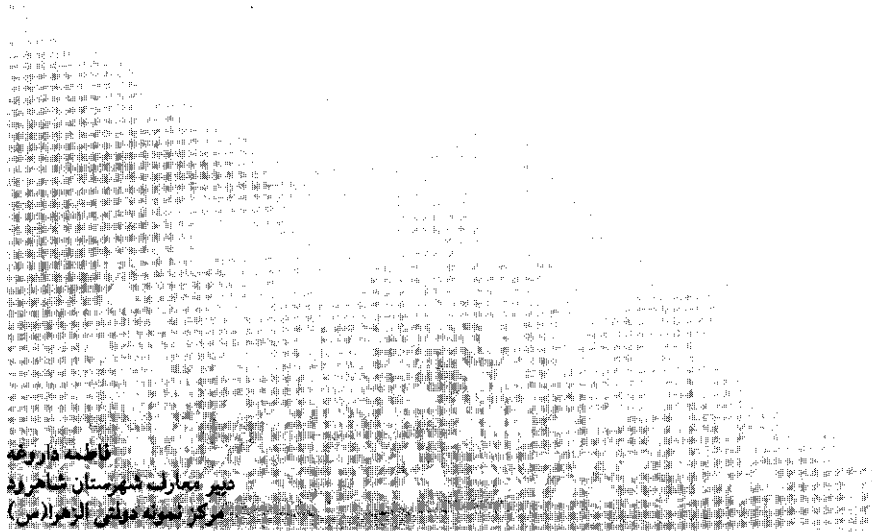
امام باقر (ع) از جدش امام حسین (ع) نقل می‌کند که فرمود: «الصمد، الذی لا جوف له». امام صادق (ع) می‌فرماید: «الصمد، الذی لیس بمجوف». و امام کاظم (ع) نیز می‌فرماید: «الصمد، الذی لا جوف له» [نورالقلین، ج ۵، ص ۷۱۱].

«معنای این که خدا صمد است، این است که هر چیزی در ذات و آثار و صفات، محتاج اوست و او منتهی المقاصد است، بالوحده غیر قلیل [نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۵۵، خطبه‌ی ۶۴]... هر چیزی غیر خدای تعالی، وقتی به صفت

اشاره

برای سوره‌ی مبارکه‌ی توحید که آن را در خور فهم تعمق کنندگانی که در آخرالزمان می‌آیند وارد شده است، می‌توان تفسیری حکیمانه که موافق معیارها و برهان‌های فلسفی باشد ارائه کرد؛ چنان که شخصیت بزرگی مانند امام خمینی (ره)، به تأسی از استاد عارف و بزرگوار خود، آیت‌الله شاه‌آبادی، ارائه کرده است.

تبیین فلسفی مقام صمدیت اشاره به نفی ماهیت است، و جوف نداشتن و میان تهی نبودن نیز اشاره به ماهیت نداشتن و نقص امکانی نداشتن است؛ چون جمیع ممکنات، مرتبه‌ی ذات آنها که به منزله‌ی میان و جوف آنها است تهی است، و چون ذات مقدس صرف وجود و هویت مطلقه است نقص امکانی - که اصل آن ماهیت است - ندارد، چرا که ماهیت از حدود وجودی منتزاع است و اعتبار آن از تعین وجود است؛ و صرف الوجود از حد و تعین منزله و مبرا است، چرا که هر محدودی هویت مقیده و وجود مخلوط است نه مطلق و صرف. این نوشتار به منظور تبیین و توضیح مقام «صمدیت» که در سوره‌ی مبارکه‌ی توحید ذکر شده، تدارک دیده شده است.



مطالعه فاروقه
تیم مکارانه شهرستان شاهرود
مركز نمونه دولتی الزم (س)



معنای صفات سلبی باری تعالی

صفات جمال یا صفات ثبوتی صفاتی هستند که بر وجود کمالی خداوند دلالت می کنند؛ مانند عالم و علم، قدرت و قادر، خلق و خالق، و رزق و رازق. صفات جلال یا صفات سلبی صفاتی هستند که چون بر نقصان و فقدان کمال دلالت می کنند، از خداوند سلب می شوند؛ مانند: ترکیب، جسمانیت، مکان، جهت، ظلم و... [مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۰۳].
صدرالمতألہین در این باره گفته است:

«این دو اصطلاح (صفت جمال و جلال) با تعبیر ذی الجلال والاکرام در آیه کریمه: «تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام» هماهنگ است. زیرا صفت جلال عبارت است از آنچه ذات خداوند را از مشابهت با غیر آن منزه می دارد، و صفت اکرام عبارت است از آنچه ذات الهی به آن آراسته است. پس خداوند با صفات کمال وصف می شود، و با صفات جلال از نواقص پیراسته می گردد» [الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۱۸].

صفات سلبی جنبه ی دیگری نیز دارند. در واقع صفاتی هستند که بر سلب نقص از خداوند دلالت می کنند؛ مانند غنی، واحد، قدوس، حمید و مانند آن ها. از آن جا که خداوند واجب الوجود

وحدت توصیف شود، همین توصیف بر قلت و کمی آن دلالت دارد؛ به خلاف خدای تعالی که یکی بودنش از حیث کمی و اندکی نیست. خدای تعالی پدیدآورنده ی همه ی عالم است و هر چیزی که دارای هستی است، هستی را خدا به او داده. پس هر آنچه که نام «چیز» بر آن قابل اطلاق باشد، در ذات و صفات و آثارش محتاج به خداست، و در رفع حاجتش او را قصد می کند؛ همچنان که خودش فرموده: *الا له الخلق والامر* [اعراف/۵۴] و نیز به طور مطلق فرموده: *وان الی ربک الممتھی* [نجم/۴۲].

پس خدای تعالی در هر حاجتی که درعالم وجود تصور شود، صمد است. یعنی هیچ چیز قصد هیچ چیز دیگر نمی کند، مگر آن که منتهای مقصدش اوست و بر آمدن حاجتش، به وسیله ی اوست. بعضی از مفسران گفته اند: کلمه ی صمد به معنای هر چیز توپیری است که جوفش خالی نباشد، و در نتیجه نه بخورد و نه بنوشد و نه بخوابد و نه بچه بیاورد و نه از کسی متولد شود. بنابراین تفسیر، جمله ی *لم یلد و لم یولد* تفسیر کلمه ی صمد خواهد بود [روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۷۴]. «ترجمه ی تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۶۷۵-۶۷۲».

ثبوت محض انتزاع می‌شود. پس بازگشت صفات سلبيه‌ی خداوند، به صفات ثبوتیه‌ی اوست و از این جهت نقصی در واجب پدید نمی‌آید. نتیجه‌ای که از ارجاع جمیع کمالات به واجب تعالی، و سلب همه‌ی نقص‌ها از او گرفته می‌شود، اثبات خالقیت خداوند برای جهان نیست؛ زیرا این مقدار از توحید در آثار دیگر حکما نیز یافت می‌شود. بلکه نتیجه‌ی تحقیق مزبور این است که چیزی در جهان نیست که خداوند فاقد آن باشد و اصل همه‌ی امور نزد اوست و عکس اشیا نزد ماست [رحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)، بخش پنجم از جلد اول، ص ۱۹۴].

نیازمندی ممکن الوجود

خداوند واحد قهار، همان حقیقت صمد و بی‌نیاز است که به سؤال و پرسش مستمر و مدام نیازمندان پاسخ می‌دهد و آن‌ها را اجابت می‌کند. اجابت او نیز به گونه‌ای نیست که از دامنه‌ی سؤال کاسته شود، زیرا ربط و پیوند در متن پاسخی که از خداوند گرفته می‌شود نیز حضور دارد و نیاز و احتیاج، بعدی از ابعاد امر ممکن را خالی نمی‌گذارد. به همین دلیل، مرحوم آقا علی حکیم در کتاب «بدایع الحکم» به این حقیقت اشاره می‌کند که تقابل فقر ممکنات با غنای واجب تقابل عدم و ملکه نیست، بلکه تقابل سلب و ایجاب است [بدایع الحکم، ص ۳۹].

ممکن واقعی فقیرانه است و این واقعیت به گونه‌ای است که هر چه از غنای واجب به آن اضافه می‌شود، بر دامنه‌ی فقر و وابستگی او افزوده می‌شود؛ چنان که فقیر در هیچ حالی شأنیست بهره‌وری از غنا را که از اوصاف مختص به واجب است، پیدا نمی‌کند. توضیح آن که خداوند غنی است و ماسوای او محتاجند و نسبت این دو با هم، نسبت عدم و ملکه نیست. زیرا هیچ موجود امکانی از لحاظ شخص، صنف، نوع و یا جنس قابل وجود واجب و غنی محض نیست و تحقق طرف مقابل برای موجود امکانی محال است. بنابراین، تقابل این دو با هم تقابل سلب و ایجاب

بالذات و وجود صرف و کمال محض است، از هیچ گونه صفت کمالی بی‌بهره نیست. بر این اساس، اطلاق صفات سلبيه به خداوند، به معنی سلب کمال از او نخواهد بود، بلکه صفات سلبي خداوند، سلب نقص و فقدان هستند. با توجه به این که نقص و فقدان معنای سلبيه دارد، سلب نقص و فقدان، به سلب سلب بازمی‌گردد که نتیجه‌ی آن اثبات است. یعنی در حقیقت، صفات سلبي خداوند، بیانگر اثبات کمالات وجودی او هستند.

امکان منشاء همه‌ی نقص‌ها

همه‌ی نقص‌ها و فقدان‌ها ریشه در امکان و نیازمندی دارند. بدین جهت می‌توان گفت: بازگشت صفات سلبيه به یک «سلب» است و آن سلب همان «امکان و نیازمندی» است. چنان که حکیم سبزواری گفته است: «و وصفه السلبي، سلب السلب جافی سلب الاحتیاج کلا أدرجا» [شرح منظومه، مقصد سوم، فریده دوم، ص ۱۰۳].

بر این اساس، وقتی برخی از صفات را از خداوند سلب می‌کنیم، مقصودمان جنبه‌ی نقص و فقدان آن‌هاست، نه جنبه‌ی کمال و وجدان آن‌ها. مثلاً وقتی می‌گوییم: خداوند جوهر نیست، جوهریت بیانگر سه مطلب است؛ یکی این که قائم به غیر نیست (در مقابل عرض)، دیگر این که ماهیت دارد، و سوم این که وجودش محدود است. آنچه از خداوند سلب می‌شود، دو مطلب اخیر است، اما این که خداوند در وجود خود قائم به غیر نیست، خود از صفات کمال است و نفی نمی‌شود.

از واجب تعالی هیچ کمالی از کمالات وجودی اشیا سلب نمی‌شود و آنچه که از او سلب می‌شود، نقص است. و سلب نقص چیزی جز تأکید بر کمال وجودی نیست. امکان، منشأ همه‌ی نقص‌هاست و همه‌ی صفات سلبيه به امکان بازمی‌گردند. امکان، لاجرم است و سلب لاجرم از واجب تعالی که هستی او ضرورت ازلی است، بالذات است؛ زیرا سلب سلب از

است، نه عدم و بلکه. نفوذ و گسترش فقر به جمیع ابعاد وجود ممکن موجب می‌شود، ارائه و حکایتی که ممکن نسبت به ذات غنی و مستقل دارد و همچنین آگاهی و معرفتی که انسان و دیگر موجودات به او پیدا می‌کنند، از شؤون و ظهورات همان ذات شمرده شود و این معنا، مفاد همان عبارت بلند است که: «ذَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» (دعای صباح). یعنی او همان کسی است که به ذات خود بر ذات خود دلالت و راهنمایی می‌کند [تبيين براهين اثبات خدا، ص ۱۸۷].

سلبی بودن صمدیت باری تعالی

سوره ی مبارکه ی توحید در کمال اختصار، جمیع شؤون الهیه و مراتب تسبیح و تنزیه را شامل می‌شود و در حقیقت، نسبت حق تعالی است به آنچه ممکن است در قالب الفاظ و نسج عبارات وارد شود. چنانچه «هو الله احد» جامع تمام حقایق صفات کمال و مشتمل بر جمیع صفات ثبوتیه است و از صمد تا آخر سوره، صفات تنزیهیه و اشاره به سلب نقص هاست [پرواز در ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۵].

صفات سه گانه ای که در این سوره نفی شده اند، یعنی متولد شدن چیزی از خدا، و تولد خدای تعالی از چیز دیگر، و داشتن کفو، هر چند ممکن است نفی آن‌ها را متفرع بر صفت احدیت خدای تعالی کرد، و به وجهی گفت، فرض احدیت خدای تعالی کافی است در این که او هیچ یک از این سه صفت را نداشته باشد، ولیکن این معنا زودتر به نظر می‌رسد که متفرع بر صمدیت خدا باشد.

اما این که متولد نشدن چیزی از خدا فرع صمدیت اوست، دلیلش این است که ولادت که خود نوعی تجزیه و قسمت پذیری است، به هر معنایی که تفسیر شود، بدون ترکیب تصور ندارد. کسی که می‌زاید و چیزی از او جدا می‌شود، باید خودش دارای اجزایی باشد و چیزی که جزء دارد، محتاج به جزء خویش است؛

چون بدیهی است، موجود مرکب از چند چیز، وقتی موجودیت دارد که آن چند جزء را داشته باشد. در حالی که خدای سبحان صمد است و هر محتاجی در حاجتش به او منتهی می‌شود، و چنین کسی احتیاج در او تصور نیست.

و اما این که زاینده نشدنش از چیزی فرع صمدیت اوست، دلیلش این است که تولد چیزی از چیز دیگر، فرض ندارد، مگر با احتیاج متولد به موجودی که از او متولد شود و خدای تعالی صمد است، و کسی که صمد باشد، احتیاج در او تصور ندارد.

و اما این که کفو نداشتنش متفرع بر صمدیت اوست، دلیلش این است که کفو، چه در ذات خدای تعالی فرض شود و چه در فعل او، وقتی تصور دارد که کفوی فرضی، در عملی که در آن عمل کفو شده، مستقل در ذات خود و بی‌نیاز از خدای تعالی باشد. و گفتیم که خدای تعالی صمد است و صمد علی‌الاطلاق هم هست. یعنی همان کفو فرضی در آن عمل که کفو فرض شده محتاج اوست و بی‌نیاز از او نیست، پس کفو هم نیست. بنابراین روشن شد که نفی در دو آیه، متفرع بر صمدیت خدای تعالی است [ترجمه ی تفسیر المیزان، جلد ۲۰، ص ۶۷۵-۶۷۲].

زیرنویس

- سؤال شد از علی بن الحسین (سلام الله علیهما) از توحید. آن حضرت فرمود: همانا خدای عزوجل دانا بود که در آخر زمان، اقوامی هستند که نظرهای، عمیق دارند. پس نازل فرمود: قل هو الله احد و آیات اول از سوره ی حدید را تا قول او و هو علیم بذات الصدور (آیه ی ۶). پس کسی که غیر از آن قصد کند، هلاک شود [اصول کافی، ج ۱، ص ۹۳، حدیث ۳]. از این حدیث شریف معلوم شود که فهم این آیات شریفه و این سوره ی مبارکه حق متعمقان و صاحبان انظار دقیقه است و دقایق و سرایر توحید و معرفت در این‌ها منظوری است و لطایف علوم الهی را حق تعالی برای اهلس فرو فرستاده و کسانی که حظی از سرایر توحید و معارف الهیه ندارند، حق نظر در این آیات ندارند و حق ندارند این آیات را به معنای عامیه سوقیه که خود می‌فهمند، حمل و قصد نمایند.